

بسم الله الرحمن الرحيم

«جلوه‌های دینی در شاهنامه»

-۲-

۶ - «ازدواج و همسری بر پایه دین».

جهان را فزایش زجفت آفرید      که از يك ، فزونی نیاید پدید  
یکی ، نیست جز داور کردگار      که او را نه نیاز و نه جفت، یار  
اگر نیستی جفتی اندر جهان      بماندی توانایی اندر نهان  
و دیگر که بی جفت ز دین خدای      ندیدیم مرد جوان را بیای  
چه کهنتر چه مهتر چو شد جفت جوی      سوی دین و آیین نهادست روی

ص ۱۳۶ ج ۱

در کتاب بزرگی چون شاهنامه که زندگی شاهان و جهان‌پهلوانان را دربر گرفته است. موضوع عشق و رزی و گزینش همسر خواه ناخواه فراوان به میان آمده است. درباره آداب و رسوم و آیین‌های ازدواج، کتابهایی بر پایه محتوای شاهنامه نوشته شده است. آنچه مورد توجه این بنده قرار گرفته است این است که فردوسی در بیان اینگونه مطالب

۱ - مانند کتاب «آیینها در شاهنامه فردوسی» نوشته آقای محمدآبادی باریل انتشارات دانشگاه تبریز

کمال پاکدامنی و پرهیزگاری و پارسایی را همواره در نظر داشته است. توجه خانواده زن و مرد به مطابق بودن همسری با دستوره‌های دینی تقریباً در همه ازدواج‌ها شرط اصلی است. در زیر نمودارهایی که گزینه‌ی ازمجموعه همسری‌های شاهنامه است از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد، تا خود در این باره داوری فرمایند.

نخستین بار که موضوع خواستگاری و همسرگزینی در شاهنامه بطور مفصل و مشروح آمده است، داستان دامادی سه پسر فریدون است، او مردی به نام «جندل» را فرامیخواند و از او می‌خواهد تا برگردد جهان بگردد و سه دختر از نژاد مهان که از یک پدر و مادر باشند برای همسری با پسرانش پیدا کند. جندل در همه ایران زمین چنان خانواده‌یی که دارای سه دختر باشند پیدا نمی‌کند. دختران شاهان دیگر را در نظر می‌گیرد، و سرانجام سه دختر پادشاه یمن را برمیگزیند و از او خواستگاری میکند. شاه یمن بدون آنکه شتابی کند با «رای زنان» خویش رای می‌زند و پاسخ موافق می‌دهد، بشرط آنکه پسران فریدون را از نزدیک ببیند و خرد و اندیشه آنها را بسنجد.

بیایند شادان بنزدیک من شود روشن آن جان تارک من  
شود شادمان، دل بدیدارشان ببینم روانهای بیدارشان

ص ۶۴ ج ۱

و شرط مهم دیگر آنست که دختران را به دین و آیین خود به ایشان خواهد سپرد.

پس آنکه سه روشن جهان بین من بدیشان سپارم به آیین من

ص ۶۴ ج ۱

فریدون نامه شاه یمن را دریافت می‌دارد و فرزندان را پند و اندرز می‌دهد و بویژه درباره پارسایی و پاک‌دینی که لازمه شاهرادگی است بیشتر سفارش میکند. پسران فریدون همراه موبدان دینی روانه دیدار شاه یمن میشوند. پادشاه یمن پس از فراهم ساختن مقدمات و بیاداشتن جشنی شایسته، خطاب به موبدان چنین می‌گوید:

به پیش همه موبدان، سروگفت که زیبا بود ماه را شاه جفت  
بدانید کاین سه جهان بین من سپردم بدیشان به آیین من  
بدان تا چو دیده بدارندشان چو جان پیش دل برنگارندشان

ص ۶۷ ج ۱

ملاحظه میکنید که فردوسی در تنظیم داستان و سرودن آن توجه زیاد به مطابق بودن همسری با دین و آیین داشته و دومرتبه بآن اشاره کرده است. پیش از این داستان در بارهٔ چگونگی ازدواج فریدون با دختران جمشید پس از پیروزی بر ضحاک سخنی بمیان نیامده و فقط اشاره شده است که مادر دوسر، شهرناز دختر بزرگ جمشید و مادر پسر دیگر ارنواز دختر کوچک جمشید بوده‌اند.

اما در مورد زندگی زناشویی همین دو بانو با ضحاک، فردوسی از گفتار ایشان نتیجه‌گیری میکند که ناچار از آن بوده‌اند و اگر سرپیچی میکردند کشته میشدند.

ز تخم کیان، ما دو پوشیده پاک شده رام با او، ز بیم هلاک  
همی خفتن و خاست با جفت مار چگونه توان بردن ای شهریار

ص ۱۰۵ ج ۱

پس از کشته شدن ایرج بدست برادران معاوم میشود که یکی از کنیزان او برادر است و دختری میزاید که فریدون او را نامزد پشنگ میکند و منوچهر از این پیوند بوجود میآید. این پشنگ بنقل فردوسی برادرزادهٔ فریدون و از تخمه جمشید است. دربارهٔ منوچهر و سام پادشاه و سردار بزرگ انسانی سخنی از چگونگی ازدواج مطرح نیست. دومین بار که موضوع دلدادگی و شیدایی منجر به ازدواج، در شاهنامه طرح میشود داستان زال و رودابه است که یکی از بهترین داستانهای خواندنی شاهنامه است. رودابه دختر مهرباب کابلی است که ظاهراً چون ایرانی نیست و بت پرست است، ازدواج او با زال مطابق آیین ایرانیان نیست و دو دلداده گرفتار مخالفت خانواده‌های خود میشوند. زال با موبدان به چاره‌اندیشی می‌نشینند، از پدر اجازهٔ ازدواج میخواهد و در نامه‌یی که به او مینویسد چنین میخوانیم:

که من دخت مهرباب را جفت خویش کنم راستی را بسآیین و کیش

ص ۱۲۶ ج ۱

سرانجام شاه از دلدادگی آن دو آگاه میشود و پس از گفتگوی زیاد که آوردن آن بیرون از موضوع این مقال است همسری رودابه و زال با تصویب منوچهر و سام انجام میگردد و به هنگام بسته‌شدن پیمان همسری میخوانیم که:

نگه کرد سام اندر آن ماهروی  
یکایک شگفتی بماند اندروی  
ندانست کش چون ستاید همی  
برو چشم را چون گشاید همی  
بفرمود تارفت مهراب پیش  
ببستند عهدی به آیین و کیش

ص ۱۷۴ ج ۱

در شیفتمگی تهمینه به رستم با آنکه این بار ککش و کوشش برای وصال از جانب زن صورت میگیرد و تهمینه نیمه شبان به سرا پرده معشوق میرود. شتابی برای کامیابی ناروا از هیچ سو صورت نمیگیرد و تهمتن همچنان که شیوه همیشگی اوست موبدی را بخواستگاری میفرستد و شاه سمنگان دختر را بر آن سان که آیین و کیش بوده است، به تهمتن به زنی میدهد. لطفاً ابیات زیر را مورد توجه قرار دهید:

چو رستم بر آن سان پری چهره دید  
زهر دانشی نزد او بهره دید  
بفرمود تا موبدی پرهنر  
بباید بخواهد، ورا از پدر  
چو بشنید شاه این سخن شاد شد  
بسان یکی سرو آزاد شد  
بدان پهلوان داد مر، دخت خویش  
بر آن سان که بودست آیین و کیش  
بخشود وی و رای و فرمان اوی  
بخوبی بیاراست پیمان اوی  
چو بسپرد دختر بدان پهلوان  
همه شاد گشتند پیرو جوان

ص ۴۱ و ۴۲ ج ۲

می بینید که پیمان زناشویی در نزد گروه زیادی بسته میشود و همگان به تهمتن شادباش میگویند. اندکی پیش از طرح دلدادگی رستم و تهمینه، داستان به زن خواستن کیکاوس سودابه را در شاهنامه آمده است. گوینده بی به کاوس داستان زیبایی خیره کننده سودابه را با آب و تاب بیان میکند، با آنکه کاوس را دل به گرو عشق سودابه میرود شتابی که ناشایسته باشد نمیکند. خواستگاری انجام میگردد شاه هاموران را خوش نمیآید، اما چاره بی جز پذیرش ندارد بویژه که سودابه را خود ککش و جوششی در این کار است، آنچه قابل توجه است ابیاتی است که در زیر میخوانید:

فرستاده شاه را پیش خواند  
وز آن نامدارانش برتر نشاند  
ببستند عهدی به آیین خویش  
بدان سان که بد آن زمان عهد و کیش

ص ۲۸ ج ۲

پس از بستن پیمان، سودابه از جانب پدر به درگاه کاوس گسیل می‌گردد و باز می‌خوانیم که کاوس هم در نزد بزرگان و در انجمن موبدان سودابه را با آیین و کیش به همسری برمیگزیند:

نگه کرد کاوس و خیره بماند	به سودابه بر، نام یزدان بخواند
یکی انجمن ساخت با بخردان	زیب‌دار دل پیرسر موبدان
سزا دید سودابه را جفت خویش	ازو کام بستد به آیین و کیش

ص ۸ و ۹ ج ۲

درباره همسری کاوس با مادر سیاوش اگرچه در متن شاهنامه سخنی درباره چگونگی ازدواج نیامده است و شاید هم مادر سیاوش را در حکم کنیزان و یا اسیران جنگی میدانسته‌اند ولی در مجموعه داستان يك بيت آمده است که درخور توجه است و یا برداشت این بنده از آن بيت این است که مراسم ایزدی درباره آن ازدواج هم صورت گرفته است و آن بيت چنین است:

دگر ایزدی هر چه بایست بود      یکی سرخ یاقوت بد نابسود

ص ۱۰۱ ج ۲

در داستان پرشور و زیبای سیاوش و رفتن او به ترکستان دو مرتبه از زن گرفتن یاد شده است. يك بار همسری او با دختر پیران و یسه و یار دیگر همسریش با فرنگیس دختر افراسیاب. در مورد نخست سخنی از مطابق بودن همسری سیاوش و جریره با سنن دینی به میان نیامده است اما درباره فرنگیس و سیاوش در شاهنامه چنین می‌خوانیم:

وز آن روی پیران و افراسیاب	ز بهر سیاوش همه پرشتاب
بدادند دختر به آیین خویش	چنان چون بود درخور دین خویش
به پیوستگی بر، گوا ساختند	جوزین شرط و پیمان برداختند

ص ۱۶۸ ج ۲

ازدواجی دیگر در شاهنامه که شایسته یاد کردن است ازدواج فربرز برادر سیاوش با فرنگیس است. میدانیم که کیخسرو به شاهی رسیده است و مادرش فرنگیس با

اوست. فریبرز برای خواستگاری از فرنگیس رستم را به خواهشگری برمیگزیند، و راز دلدادگی خود را با او در میان میگذارد، رستم از کیخسرو مادرش را برای فریبرز خواستگاری میکند. کیخسرو با رستم نزد مادر میرود و داستان را بازگو میکند. اگرچه فرنگیس تا زمانی دراز پاسخ نمیدهد و بقول شیوای فردوسی:

شهر بانوان تا زمانی دراز غمی بود و پاسخ نمیداد باز  
اما پافشاری و خواهشگری رستم را رد نمیکنند و سرانجام:

بر آن رام شد مادر شهریار برافروخت رخ چون گل نوبهار  
میان بست رستم بر آن کار تنگ برین بر نیامد فراوان درنگ  
بخواندند موبد بر آن کار پیش نبشتند خطی به آیین خویش

ص ۳۵ ج ۲

خشم بی‌کران افراسیاب بر دختر خود منیژه، که بدون آگاهی پدر و بیرون از چهارچوبه آیین با بیژن عشق ورزیده است خود نشانه‌ی دیگر از پای‌بندی خاندانهای بزرگ به مسأله مطابق بودن ازدواج با دین و آیین است اگر پایمردی پیران‌ویسه در آن میان نمی‌بود بیژن را بردار کشیده بودند.

پای‌بندی رومیان و قیصر به مطابق بودن همسری با آیین در شاهنامه ضمن داستان گشتاسپ چند مرتبه آمده است. قیصر از اینکه دخترش کتابون گشتاسپ را که برای رومیان ناشناس بود به همسری گزیده است خشمناک است و فرمان میدهد که:

هم این را و آنرا که او برگزید بکاخ اندرون، سر بیاورد برید  
اما اسقف به قیصر سخت می‌تازد و چنین میگوید:

تو با دخترت گفتی انباز جوی کنون جست آن را که آمدش خوش  
تو از راه یزدان خرد را مکش تو راهی مگیر اندر آباد بوم  
چو بشنید قیصر بر آن سر نهاد که دخت گرامی بگشتاسپ داد

ص ۵۱ ج ۴

در داستان ازدواج دو دختر دیگر قیصر با میرین واهرن نیز میخوانیم که ازدواج

با حضور علمای دینی و پس از انجام مراسم مذهبی صورت گرفته است:

همان روز قیصر سقّف را بخواند  
بایوان، و دختر به‌میرین رساند  
ص ۱۵۹ ج ۴

فرستاد قیصر سقّف را بخواند  
زبطریق و ز جائلیقان شهر  
پیش سکو با شدند انجمن  
هرآن کس که از مردمی داشت بهر  
جهان‌دیده با قیصر و رای‌زن  
بدستوری مهربان مادرش  
ص ۱۶۵ ج ۴

در شاهنامه یک‌مورد بچشم می‌خورد که در آن ازدواج پدر با دختر بیان شده است و آن در داستان بهمن پسر آسفندیار است که دخترش همای را به‌زنی می‌گیرد، فردوسی برای تبرئه بهمن تلاش دارد که آن را منطبق با موازین آیین زرتشتی و پهلوی بداند:

پدر بر پذیرفتش از نیکوئی  
بدان دین که خوانی همی پهلوی  
ص ۶ ج ۵

فردوسی ضمن سرودن داستان اسکندر دو ازدواج او را بنظم آورده‌است، نخست ازدواج او با روشنک دختر دارا و دیگر پیوند زناشوئیش با «فستان» دختر کید هندی و بازم می‌بینیم که هر دو مورد کاملاً منطبق با موازین شرعی و آیین است:

نیشتم نامه بر مادرت  
که ایدر فرستد ترا در خورت  
بر آیین فرزند شاهنشهان  
پیش اندرون موبد اصفهان  
ص ۵۴ ج ۵

و برای دختر کید هندی هم چنین می‌خوانیم:

بفرمود تا هر که بخرد بدند  
بدان لشکر روم موبد بدند  
نشستند و او را به آیین بخواست  
برسم مسیحا و پیوند راست  
ص ۶۷ ج ۵

البته ملاحظه می‌فرمایید که غالب ازدواج‌ها منطبق بر آیین زن است بویژه اگر مرد به آیین دیگری پای‌بند بوده باشد. با دقت در شاهنامه گویا چنین می‌توان نتیجه گرفت

که درباره ازدواج با کنیزان کار آسان تر بوده است. آیا فردوسی در سرودن این بخش‌ها تحت تاثیر تعالیم اسلامی بوده است؟ و یا در داستانهایی که دهقان ساخنورده برایش گفته همچنین بوده است؟ مثلاً در ازدواج اردشیر با گلنار کنیز زیباروی اردوان که گنجور او هم بوده است سخنی از انجام مراسم و آیین‌های ازدواج بمیان نیامده است، همچنین در جنگ میان شاپور و رومیان که ظاهراً اختلافات مذهبی هم در آن بی‌اثر نبوده است درباره کنیزان سخنی از مراسم ازدواج نیست (ص ۱۳۶ ج ۵).

دربرخورد اتفاقی شاپور فرزند اردشیر با دختر مهرب و آب‌کشیدن شاپور از چاه و شیفته شدن آن دو بیکدیگر باز می‌بینیم که موضوع بستن پیمان بر مبنای آیین زن مطرح میشود.

بدو گفت کاین دختر خوب چهر  
 بمن ده، بمن بر، گوا کن سپهر  
 بدو داد مهتر بفرمان اوی  
 بر آیین آتش پرستان اوی

ص ۱۷۷ ج ۵

در داستان بهرام گور موضوع بزنی گرفتن چهار خواهر با عنوانی خاص (ص ۲۹۶ ج ۵) آمده است. البته که خوانندگان گرامی توجه دارند در آیین اسلام هم که زناشویی با خواهرزن نارواست در مواردی که پیش از نزول آیه تحریم صورت گرفته بوده است مسلمانان معاف بوده‌اند و گناهی برایشان نبوده است. بهرام گور خوشگذران را دل در هزار جا به‌گروگان عشق بوده است زیرا پس از ازدواج او با چهار خواهران سه خواهر دیگر هم که دختران برزین دهقان بوده‌اند دل از کف او ربوده‌اند (ص ۳۰۹ ج ۵) و هم دختر گوهر فروش و بهمین جهت است که فردوسی از زبان روزبه وزیر بهرام گور او را نکوهش میکند:

نیابد همی سیری از جفت و خیز  
 شب تیره زو جفت گیرد گریز  
 شبستان مر اورا فزون از صدست  
 شهنشاه ازین گونه باشد بدست  
 تبه گردد از خفت و خیز زن  
 بزودی شود سست چون بدتنان

ص ۲۱۶ ج ۵

بهرام گور به هندوستان می‌رود با «سپینود» دختر شنگل پادشاه هند ازدواج



می‌کند و سپس به ایران بازمی‌گردد. نکته قابل توجه این است که پس از بازگشت به ایران هنگامی که برای سپاس به درگاه ایزدی، به خان آذرگشسپ می‌رود همسر خود سپینود را آیین و راه زرتشتی می‌آموزد:

نشست آن زمان شاه و لشکر بر اسپ	بیامد سوی خان آذرگشسپ
پرستنده آذر زردهشت	همی رفت با باژ و برسم بهشت
سپینود را پیش او برد شاه	بیاموختش دین و آیین و راه
بشستش بدین به و آب پاک	وزو دور شد گردو ژنگار و خاک

ص ۲۲ ج ۶

پس از داستان بهرام گور در شاهنامه تا ازدواج قباد پدراوشیروان با دختر دهقان به ازدواج دیگری که قابل ذکر باشد برخورد نمی‌کنیم. و در مورد همسری قباد انجام مراسم خواستگاری بوسیله «رزمهر» وزیر قباد انجام می‌شود و بعدها بر قباد روشن می‌شود که این دختر از خاندان کهن فریدون است و اوشیروان از او زاده می‌شود. در باره ازدواج اوشیروان با بانویی که به آیین مسیحا بوده است و زاده شدن نوزاد فرزند اوشیروان که از آیین زرتشتی روی گردان شده و به آیین مسیحا گرویده و سپس فتنه‌ها نیز برپا کرده است لحن گفتار فردوسی همراه با شگفتی از اصل قضیه است. پیشنهاد خاقان چین درباره به زنی دادن یکی از دختران خود به اوشیروان با خوش آیند او روبرو می‌شود و اوشیروان مهران‌ستاد را به خواستگاری می‌فرستد و کارها به نیکی انجام می‌پذیرد و هرگز ثمره این ازدواج است. در جلد هفتم شاهنامه چاپ ژول مول که سرگذشت خسرو پرویز و همراه آن سرگذشت بهرام چوبینه و دیگر پادشاهان ساسانی را دربر دارد چند موردی به ازدواج برمی‌خوریم که از آن جمله همسری خسرو پرویز با «مریم» دختر قیصر روم است. قیصر، ضمن قبول پیشنهاد خسرو پرویز که او را یاری نماید تا تخت شاهی ایران زمین را باز یابد چنین می‌نویسد:

یکی عهد خواهم کنون استوار	سزاوار مهری بر او یادگار
از آن پس یکی باشد ایران و روم	جدایی نجویم از این مرزو بوم
پس پرده ما یکی دخترست	که از مهران درخور مهترست

بخواهید بر پاکی دین ما چنان چون بود راه و آیین ما

س ۵۹ ج ۷

و خسرو پرویز پس از دریافت نامه در پاسخ چنین می نویسد:

همه کینه برداشتیم از میان	یکی گشت رومی و ایرانیان
ز قیصر پذیرفتم این دخترش	که از دختران او بدی افسرش
عب و هنر هر چه دارد رواست	برین نامه بر پاک یزدان گواست
نهادم برین نامه بر مهر خویش	چنان چون بود رسم و آیین و کیش

س ۶۱ و ۶۲ ج ۷

آیین همسری بهرام چوبینه با دختر خاقان چین پس از هنرنمایی های بهرام نیز بر پایه عهد و کیش استوار است. پس از کشته شدن بهرام چوبینه و بازگشتن خواهر او «گردویه» به ایران و نامه نوشتن او به خسرو پرویز، خسرو پرویز با او ازدواج میکند.

ورا در شبستان فرستاد شاه	زهرکس فزون شد ورا پایگاه
فرستاد نزد برادرش کسی	همان نزد دستور فریادرس
به آیین آن دین مرو را بخواست	پذیرفت و با جان همداشت راست

س ۱۲۲ ج ۷

داستان شوریدگی و عشق خسرو و شیرین که در ادب فارسی چند شاهکار را آفریده است در شاهنامه هم با شیوه شیرینی آمده است. گرچه از گفته فردوسی چنین برمی آید که در آغاز دلداری آن دو منطبق با آیین نبوده است و خسرو را «نپاک» میخواند:

چو پرویز نپاک بود و جوان	پدر زنده و پور چون پهلوان
ورا بر زمین دوست شیرین بدی	برو بر چو روشن جهان بین بدی

س ۱۴۸ ج ۷

و گویا موبدان و درباریان هم به این پیوند خوشبین نبوده اند. واسی پس از آنکه خسرو پرویز به پادشاهی میرسد و در راه شکارگاه با شیرین برخورد میکند و شیرین دوباره او را شکار میکند باز در شاهنامه میخوانیم که ازدواج آن دو بر پایه دین و آیین استوار میگردد:

چو آن خسروی بُرز و شاخ بلند  
ز شهر اندر آمد به کاخ بلند  
زمشکوی شیرین بیامد برش  
بسوسید پای و زمین و برش  
به‌موبد چنین گفت شاه زمان  
که بر ما بر جز به‌نیکی گمان  
مرین خوبرخ را به خسرو دهید  
جهان را بدین مزده نو دهید  
مراورا به‌آیین پیشین بخواست  
که این رسم و آیین بد آنگاه راست

ص ۱۵۱ ج ۷

خواننده گرامی با خواندن این موارد به‌آنچه که در آغاز این بخش اشاره شد پی می‌برد و بوضوح می‌بیند که شاعر آزاده و نژاده خراسانی چگونه تلاش کرده است تا پایه بیشتر پیوندهای زناشویی را بر دین و آیین و روش پسندیده استوار سازد و این خود نکته‌ی دیگر برای سپاس از اوست همچون صدها نکته‌ی درخور ستایش شاهنامه.

#### ۷ - «واداری به‌نیکی و بازداری از بدی» (امر به معروف و نهی از منکر).

صرف نظر از جنبه‌های پند و اندرز که در شاهنامه بسیار زیاد است و براستی شاهنامه را میتوان کتاب اخلاق دانست، گاه‌گاه در میان داستانها مسأله امر به معروف و یا نهی از منکر بطور وضوح دیده میشود این مسأله هرگاه از زبان دو تن که با یکدیگر سازش ندارند بیان شده است، بیشتر جنبه اعتراض و عیب یکدیگر را شمردن پیدا کرده است از قبیل پیام سلم و تور به پدر بزرگوار خود فریدون که نشان‌دهنده خشم و باوه‌سرابی ایشان است و بهانه جویی آن دو را روشن می‌سازد:

چو آبی به کاخ فریدون فرود  
نخستین زهر در پسر دره درود  
و دیگر بگوش که ترس خدای  
بباید که باشد بهر دو سرای  
جهان مرترا داد یزدان پاک  
ز تابنده خورشید تا تیره خاک  
همه بارزو خواستی رسم و راه  
نکردی بفرمان یزدان نگاه  
نکردی جز از کژی و کاستی  
نجستی ببخش اندرون راستی  
ایا دادگر شهریار زمین  
بدین داد هرگز مباد آفرین

ص ۷۲ و ۷۳ ج ۱

گاهی هم در شاهنامه این گونه مطالب در قالب پند و اندرز بیان شده و شاید رنگ امر به معروف و نهی از منکر در آن کمتر دیده شود از قبیل بسیاری از سرفصل‌های داستانهای از زبان خود فردوسی و یا پاره‌یی از گفتار پادشاهان و قهرمانان داستانشان:

تو نیز ای بخیره خرف گشته مرد ز بهر جهان دل پراز داغ و درد ...  
 ص ۸۰ ج ۱

یکی از مواردی که در شاهنامه درباره امر به معروف و تحذیر از خشم خداوند آمده سخنان سیندخت همسر مهرباب کابلی با سام است که در زیر آن را می‌بینید:

چنین گفت سیندخت با پهلوان که با رای تو پیر گردد جوان  
 از آن ترس کو هوش و زور آفرید درخشنده ناهید و هور آفرید  
 نیاید چنین کارش از تو پسند میان را بخون ریختن برمبند  
 ص ۱۶۱ ج ۱

گاه این ترغیب و تشویق در حضور موبدان و بزرگان درگاه صورت می‌گرفته است چنانچه درباره منوچهر و نوذر آمده است:

همه موبدان و ردان را بخواند همه راز دل پیش ایشان براند  
 بفرمود تا نوذر آمد به پیش ورا پندها داد از اندازه بیش  
 که این تخت شاهی فسوس تو باد بدو جاودان دل نباید نهاد  
 نگر تا نیچی ز دین خدای که دین خدا آورد پاک رای  
 ص ۱۹۰ ج ۱

کیقباد پس از سدسال پادشاهی هنگامی که در می‌یابد مرگ او فرارسیده است کاوس را فرامی‌خواند و چنین می‌گوید:

تو گر دادگر باشی و پاک رای همی مزد یابی بدیگر سرای  
 و گر از گیرد سرت را بدم بر آری یکی تیغ تیز از نیام  
 در آن جای جای تو آتش بود بدنیا دلت تلخ و ناخوش بود

ص ۲۴۲ ج ۱

آن‌گاه که گیو به جستجوی کیخسرو روانه توران است و برای بدرود نزد پدر خود

گودرز می‌آید باز می‌بینیم که گودرز ضمن اندرز به فرزند چنین می‌گوید:

ز روز گذر کردن اندیشه کن	پرستیدن دادگر پیشه کن
اگر چند مانی بیاید شدن	پس از این شدن نیست باز آمدن
بنیکی گرای و میازار کس	ره رستگاری همین است و بس
ترا کردگارست پروردگار	توئی بنده و کرده کردگار

ص ۲۴۲ ج ۲

پادشاهان از ترغیب و تشویق فرمانداران و سپهسالاران به نیکی و ترس از خدای و دوری از گناهان فروگذاری نکرده‌اند. کیخسرو پس از پیروزی بر سپاه افراسیاب و گریز او از میدان کارزار به سپاهیان خود چنین دستور می‌دهد:

نه مردی بود خیره آشوفتن	بزیر اندر آورده را کوفتن
ز پوشیده رویان بپیچید روی	هر آن کس که پوشیده دارد بگوی
نیاید جهان آفرین را پسند	که جویند بر بی‌گناهان گزند

ص ۶۶ ج ۴

این خیرخواهی و اندرز دادن و تشویق به نیکی فروغی است که بر بسیاری از داستانهای شاهنامه بگونه‌ی خیره‌کننده تابیده است. آفرین بر فردوسی بزرگ که حتی در گفتگوی میان دشمنان نیز این مطلب را از یاد نبرده است. دارا زخمی کشنده خورده و بر بستر مرگ افتاده است اسکندر خود را به بالینش می‌رساند و سر او را برزاتو مینهد اندرزدارا در چنین حال به او که دشمن شماره یک به حساب بیاید سخت آموزنده و درخور هر گونه ستایش است:

بر آنم که از پاک دادار خویش	بیابی تو پاداش گفتار خویش
برینست فرجام تخت بلند	خرامش همه رنج و سودش گزند
نمودار گفتار من، من بسم	بدین داستان عبرت هر کسم
بدو نیک هر دو زیزدان شناس	وزو دار تا زنده باشی سپاس
باندروز من سر بر سر گوش دار	پذیرنده باش و بدل هوش دار
سکندر بدو گفت فرمان تراست	بگوی آنچه خواهی که پیمان تراست

نخستین چنین گفت کای نامدار  
 که چرخ و زمین و زمان آفرید  
 بترس از جهان داور کردگار  
 توانایی و ناتوان آفرید ...  
 ص ۴۶ ج ۵

و داشتن جانشین و ولیعهد به پاسداری دین و دادگری در سخن اردشیر بابکان  
 به فرزندش شاپور چنان جلوه‌ی بی دارد که دریغ است آنرا نخوانیم و ندانیم و اینک گزینه‌ی بی  
 از آن اندیشه و گفتار:

بدان ای پسر کاین سرای فریب  
 نگهدار تن باش و آن خرد  
 چو بردین کند شهریار آفرین  
 چو دین را بود پادشا پاسبان  
 چو دیندار کین دارد از پادشا  
 چه گفت آن سخنگوی با آفرین  
 رخ پادشا تیره دارد دروغ  
 بداندیش هرگز نگیرد فروغ  
 ندارد ترا شادمان بی پیب  
 چو خواهی که روزت به بد نگذرد  
 برادر شود پادشاهی و دین  
 تو این هر دو را جز برادر مخوان  
 نگر تا نخوانی ورا پارسا  
 که چون بنگری مفرز دادست دین  
 بداندیش هرگز نگیرد فروغ  
 ص ۱۹۰ ج ۵

و همین گونه است سخن و اندرز شاپور با فرزند خود اورمزد، در زیر چند بیت از  
 آن نغز گفتار را میخوانید:

تو بیدار باش و جهاندار باش  
 بجز داد و نیکی مکن در جهان  
 مزن بر کم آزار بانگ بلند  
 بیزدان گرای و سخن زوفزای  
 ابر داد همواره سالار باش  
 پناه کهان باش و فر مهان  
 چو خواهی که بخت بود یارمند  
 که اویست نیکی ده رهنمای  
 ص ۱۹۸ ج ۵

در این پندنامه‌ها و واداشتن‌های به نیکی، گاه اظهار نظر فردوسی هم بوضوح دیده  
 میشود. چنانچه در دنباله سخن شاپور به اورمزد این بیت آمده است:

درو از تو بر گور پیغمبرش  
 که صلوات تاجست بر منبرش

وشک نیست که این عقیده خود فردوسی است. توجه به این پند و اندرز و امر به نیکی در گفتار پادشاهی خوش‌گذران چون بهرام گور نیز مکرر آمده است. چنانچه پس از بازگشت بهرام از هندوستان در گفت‌وگوی او با سران سپاه و بزرگان درگاه چنین میخوانیم:

نخست از جهان آفرین یاد کرد	زوام خرد گردن آزاد کرد
چنین گفت کز کردگار جهان	شناسنده آشکار و نهان
بترسید و او را ستایش کنید	شب تیره پیشش نیایش کنید
هر آن کس که خواهد که یابد بهشت	مگردید گرد بد و کار زشت

ص ۳۱ ج ۶

بزم‌های هفت‌گانه بزرگمهر و انوشیروان نموداری دیگر از پند و اندرز و بررسی مسائل اعتقادی و جنبه‌های اخلاقی و جهان‌بینی ایرانیان است و بدون تردید اگر شاهنامه هیچ‌چیز جز همین بخش نمیداشت باز هم در زمره بزرگترین کتب اخلاقی ادب فارسی قرار می‌گرفت. بیرون کشیدن و برشمردن همه شواهد این بخش سخن را بدارازا خواهد کشاند و براستی بر طبق مثل «مشت نمونه خروار است» چند بیتی آورده میشود:

چو گژی کند پیر، ناخوش بود	پس از مرگ جایش بر آتش بود
زدانش نخستین به یزدان گرای	کجا هست و باشد همیشه پیای
تو بادی و آبی سرشته بخاک	فرامش مکن راه یزدان پاک
یزدان شناسد همه خوب و زشت	پس اداش نیکی بجوید بهشت

از ص ۱۲۸ تا ۱۴۴ ج ۶

اجازه دهید تا این بخش را با چند بیت از توفیق انوشیروان به انجام رسانم و تنها از خوانندگان گرامی این تقاضا را دارم که به شاهنامه فقط بدیده حماسه و افسانه‌سرایی ننگرند و توجه فرمایند که با نگرشی نه‌چندان ژرف تا چه اندازه میتوان این دریای سترگ را انباشته از گوهر ارزنده پند و اندرز و فرهنگ دید، تا نظر شما چه باشد؟

اگر پشه‌یی یابد از شه ستم	روانش به دوزخ بماند دژم
بود دین و شاهی چو تن با روان	بدین هر دو ان پای دارد جهان

بدانش فزای و به یزدان گرای      که او باد جان ترا رهنمای  
 بدینی گرای و بدین دار چشم      که از دین بود مرد را رشک و خشم  
 همینست رای و همینست راه      به یزدان گرای و به یزدان پناه

### ۸ - «سوگند» .

منظور این بنده در بخش سوگندهای شاهنامه بررسی آیین آن نیست که این کار را پیش از من انجام داده اند و نیک از عهده برآمده اند<sup>۱</sup> مقصودم بیشتر این بوده است که پرتو مقدسات مذهبی دوره های گوناگون شاهنامه را در سوگندها نشان دهم . بهمین جهت است که شواهد زیادی بیرون نکشیده ام .

در شاهنامه پیش از ظهور زرتشت و رواج کتاب مقدس او در مواردی که سوگند یاد شده است بیشتر توجه به یزدان پاک و برترین نام اوست . و بنظر میرسد که فردوسی در سرودن این سوگندها کم و بیش تحت تأثیر اطلاعات اسلامی خود قرار گرفته است . چنانچه سوگند به ماه و خورشید و ستارگان و پاره بی از سرزمین های مقدس در سوگندهای قرآن فراوان آمده است . همچنین شباهت میان اصطلاح اسلامی «اسم اعظم الهی» و اصطلاح «برترین نام پاک» که در شاهنامه مکرر بکار رفته است این احتمال را تقویت میکند . برای مثال به این سوگند فریدون توجه فرمایید :

بدان برترین نام یزدان پاک      به رخشنده خورشید و آرنده خاک

ص ۷۴ ج ۱

همچنین هنگامی که کاوس کیخسرو را به سپهسالاری برمیگزیند و از او میخواهد تا سوگند خورد که در انتقام خون سیاوش کوتاهی نخواهد نمود، چون هنوز از زرتشت و آیین او خبری نیست سوگند فقط به دادار بزرگ و پاره بی دیگر از مقدسات است . در عین حال سوگند به شب تاریک و روز درخشنده نیز بیادآور برخی از سوگندهای اسلامی

۱ - مراجعه شود به کتاب «آیینها در شاهنامه فردوسی» تألیف آقای محمدآبادی باوایل صفحات ۲۴، ۲۵، ۲۶.



است که در قرآن مجید بکار رفته است مانند «واضحی واللیل اذا سجدی» یا «الفجر ولیال عشر»:

کنون از تو سوگند خواهم یکی      نباید که پیچی تو زو اندکی  
بگویی بدادار خوررتید و ماه      بتاجو بتخت و بهمر و کلاه  
بدادار دارنده سوگند خورد      بروز سپید و شب لاژورد

ص ۲۸۴ ج ۲

اما پس از ظهور زرتشت و رواج آیین او می‌بینیم که درسوگندها به «پیامبر» یا «دین‌آور» هم سوگند خورده میشود، چنانچه در گفتار گشتاسپ مروج آیین زرتشت با جاماسب می‌بینیم:

جهاندار گفتا بنام خدای      بدین نام دین آور نیک رای

ص ۱۶۴ ج ۴

در دوره خسرو پرویز که نزدیک و یا مقارن ظهور اسلام است در شاهنامه، در مراسم سوگند آوردن کتاب زند و اوستا معمول گردیده است و سوگند خورنده می‌بایست آن کتاب را در دست گیرد و سوگند بخورد. از جمله در آن هنگام که بندوی دابی خسرو پرویز بهرام سیاوشان را وادار به کشتن بهرام چوبینه می‌کند و خود از بند بهرام سیاوشان رهایی می‌یابد، درباره مراسم سوگند خوری چنین می‌خوانیم:

یکی سخت سوگند خواهم به ماه      به آذر گشپ و بتخت و کلاه  
تو خواهی مرا زو بجان زینهار      نگیری تو این کار دشخوار  
بگفت این و پس دفتر زند خواست      به سوگند بندوی را بند خواست  
چو بندوی بگرفت استا و زند      چنین گفت کز کردگار بلند  
مبیناد بندوی جز درد و رنج      مباد ایمن اندر سرای سپنج  
اگر نه چو خسرو بیاید ز جای      ببینم من او را نشینم ز پای  
مگر کو بنزد تو انگشتری      فرستد همان افسر مهتری

ص ۴۲ ج ۷

ملاحظه می‌کنید که ظاهراً از شرایط اصلی درستی و استواری سوگند اجرای آن

در حضور کتاب مقدس بوده است.

### ۹ - (نمونه‌هایی از پرتو قرآن و حدیث در شاهنامه).

تردید نیست که معلومات مکتسب شاعر درسورده او خود آگاه یا ناخود آگاه تأثیر می‌نماید. فردوسی شاعر قرن چهارم و آغاز قرن پنجم است. آشنایی او با قرآن و حدیث اسلامی و روایات شیعه روشن است بویژه که در آن روزگار نخستین کتابی که کودکان با آن آشنا می‌شدند قرآن بوده است و غالباً با آن کتاب مقدس پیوند ناگسستی می‌یافته‌اند. درست است که ما اثری از فردوسی به زبان عربی نداریم اما این دلیل آن نیست که بگوییم او از زبان و ادب عرب آگاه نبوده است زیرا محیط علمی آن روزگاران چنان بوده که افرادی مانند فردوسی بخوبی از عهده استفاده از متون عربی برمی‌آمده‌اند فردوسی در این باره که از متون عربی بهره‌ها برده است چنین می‌گوید:

بسی رنج بردم بسی نامه خواندم ز گفتار تازی و از پهلوانی<sup>۱</sup>

وانگهی ترجمه تفسیر طبری که یکی از بهترین نمونه‌های نثر فارسی آن عصر است در زمان فردوسی رایج و متداول بوده است و فردوسی می‌توانسته است از آن متن هم استفاده نماید. خاصه که در ترجمه تفسیر طبری قصص قرآن با شرح و تفصیل آمده است و شاید رهبران مذهبی نظر داشته‌اند که مردم عادی گرایش بیشتری به خواندن آن تفسیر بیابند. تأثیر قرآن و حدیث در پاره‌یی از ابیات شاهنامه بسیار روشن است و در مواردی دیگر با اندک تأمل و دقت می‌توان به آن پی برد. اکنون برای نمونه چند مورد آورده میشود:

به بینندگان آفریننده را      نبینی، مرنجان دو بیننده را  
نیابد بدو نیز اندیشه راه      که او برتر از نام و از جایگاه

ص ۱۳۲

بیت اول بدون تردید با در نظر گرفتن آیاتی مانند «لا تدرکه الابصار وهو يدرك

۱- برای اطلاع بیشتر رک: سخن و سخنوران اثر استاد فقید فروزانفر ص ۴۸، چاپ خوارزمی.

الابصار وهو اللطيف الخبير» و «لن ترانی ولكن انظر الى الجبل» سروده شده است و در بیت دوم گفتار شیوای علی علیه السلام به یاد می‌آید که «لا يدركه بعد الهمم...» که در خطبه اول نهج البلاغه است.

پس لشکرش هفتصد ژنده پیل خدای جهان باور و جبرئیل

س ۴ ج ۴

مصراع دوم این بیت تأثیر آیه «فان الله هو مولاة و جبریل» (آیه ۴ سوره ۶۶) مشهود است. البته ملاحظه می‌کنید که فردوسی درگیر تعصب شدید محمود غزنوی بوده و دنباله آیه را که «صالح المؤمنین» است و از آیاتی است که در شان امام بزرگوار حضرت علی بن ابیطالب نازل شده است تضمین نکرده است.

کسی را که خواهد کند سربلند دگر را کند سوگوار و نژند

س ۱۲۸ ج ۲

با آنکه این گفتار سیاوش است ولی بوضوح می‌توان دریافت که آیه «تعز من تشاء وتذل من تشاء» (آیه ۲۶ سوره ۳) مورد نظر بوده است.

دو گیتی پدید آمد از کاف و نون چرا نه فرمان او، در، نه چون

س ۴۹ ج ۵

شک نیست که این اصطلاح «کن» اصطلاح ویژه اسلامی است و فردوسی به یکی از موارد هشتمگانه که این اصطلاح در قرآن آمده است نظر داشته است. مثلاً آیه ۱۱۷ سوره دوم که چنین است: «واذا قضی امرنا نقول له کن فیکون».

در مورد بازگشت رستم از توران به ایران فردوسی سخن از قحط‌سالی به میان می‌آورد که ظاهراً بی‌ارتباط با موضوع قحط‌سالی مصر در روزگار یوسف نیست:

ز باران هوا خشک شد هفت سال دگرگونه شد بخت و برگشت حال  
شد از رنج و سختی جهان پرنیاز برآمد براین روزگار دراز

س ۱۲۸ ج ۲

در قرآن چنین بیان شده است: «قال تزرعون سبع سنین دأباً، ثم یاتی من بعد ذلك

سبع شداد» آیات ۴۷ و ۴۸ سوره ۱۲. چندبار در شاهنامه به موضوع شب‌زنده‌داری و نخفتن سه‌پاس شب اشاره شده است از قبیل:

بدین گرزیزدان ندارم سپاس      نباید که شب خفته باشم سه پاس

س ۵۱ ج ۴

آیا در این گونه موارد به آیه «انك تقوم من ثلثی اللیل ونصفه وثلثه» آیه ۲۰ سوره ۷۳ نظر نداشته است؟ گاهی در شاهنامه مسأله چیره شدن دیو بردل افراد، که همراه با زایل شدن ترس از خداست مطرح گردیده است، مانند:

چرا بردلت چیره شد خیره دیو      برد از دلت ترس کیهان خدیو

س ۲۰۷ ج ۲

مقایسه کنید با آیه «استحوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکر الله»، «دیو برایشان چیره شد و یاد خدا را از خاطرشان بزود» آیه ۱۹ سوره ۵۸.

در ضمن داستان اسکندر در مواردی تأثیر روشن قرآن بچشم می‌خورد از قبیل:

خداوند خواندش به بیت الحرام      بدو شد ترا راه یزدان تمام

و یا این ابیات:

ابا ناله و بوق و با پیل رفت      بدیدار جای سماعیل رفت

که خان حرم را بر آورده بود      بدو اندرون رنجهها برده بود

س ۷۹ ج ۵

در بیت اول تأثیر آیاتی «جعل الله الكعبة البيت الحرام قیاماً للناس» آیه ۹۷ سوره ۵ مشهود است و در مورد ساختمان کعبه بوسیله اسماعیل، اشاره به این آیه «واذ یرفع ابرهیم القواعد من البیت واسماعیل» (آیه ۱۲۷ سوره ۲) است.

همچنین درباره لشکر به مغرب راندن اسکندر و جستن آب حیوان و دیدن چشمه‌یی که خورشید در آن غروب می‌کرد تأثیر آیاتی از سوره کهف آشکار است «حتی اذا بلغ الشمس وجدها تغرب فی عین حمئة ووجد عندها قوما» (آیه ۸۶ سوره ۱۸). باز در هنگامی که داستان بستن سد یا جوج و مأجوج وسیله اسکندر در شاهنامه آمده است

تأثیر آیاتی دیگر از همین سوره کهف ملاحظه می‌شود:

زیا جوج وما جوج خسته دلیم	چنان شد که دلها ز تن بگسلیم
چو آیند بهری سوی شهر ما	غم و رنج باشد همه بهر ما ...
اگر پادشا چاره‌یسی سازدی	کزین غم دل ما پیردازدی
بسی آفرین یابد از هر کسی	وز آن پس بگیتی نماند بسی ...
چنین داد پاسخ که ازماست گنج	ز شهر شما یارمندی و رنج

ص ۱۱۲ و ۱۱۳ ج ۵

مقایسه فرماید با آیات « قالوا یا ذاالقرنین ان یا جوج وما جوج مفسدون فی الارض فهل نجعل لك خرجاً علی ان تجعل بیننا و بینهم سداً. قال ما مكنی فیه ربی خیر. فاعینونی بقوة اجعل بینکم و بینهم رد ما ... » (آیات ۹۲ و ۹۳ سوره ۱۸).

اینها چند نمونه بود از تأثیر قرآن مجید در شاهنامه و بدون تردید اگر در بخش‌های دیگر شاهنامه هم دقت و تأمل گردد بویژه در دوره ساسانی باز هم می‌توان از این نمونه‌ها فراوان یافت، برای نمونه فقط بذکر یک مورد قناعت می‌شود و آن در داستان هنرنمایی بهرام گور در شکار است. لطفاً به گفتار بهرام توجه فرماید:

چنین داد پاسخ که این ایزدبست	چو او بگسلد زور بهرام کیست ؟
بدو گفت شاه این نه تیر منبست	که پیروزاگر دستگیر منست
کیرا پشت و یاور جهاندار نیست	ازو خوارتر در جهان خوار نیست ؟

ص ۲۲۲ و ۲۲۴ ج ۵

مقایسه فرماید با آیه « فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی ». آیه ۱۷، سوره ۸

تأثیر حدیث و روایات اسلامی هم در شاهنامه زیاد بوده است استخراج همه موارد در گنجایش این مقال نیست و برای نمونه به برخی از موارد آن اشاره می‌شود:

در مقدمه شاهنامه آنجا که فردوسی حضرت ختمی مرتبت را می‌ستاید و نسبت به اصحاب و بویژه امام بزرگوار علی بن ابیطالب علیه السلام اظهار ادب می‌کند به ابیاتی برخورد می‌کنیم که هیچ شک و تردید در ترجمه آنها از احادیث نبوی نمی‌توان کرد:

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی  
 که من شهر عامم علیم<sup>ع</sup> درست  
 خداوند امر و خداوند نهی  
 درست این سخن قول پیغمبر است...

مصراع اول بیت دوم ترجمه این حدیث است «انا مدینه العلم وعلی بابها...» که  
 باین صورت و هم بصورت «انا دارالحکمة وعلی بابها» در بسیاری از منابع اسلامی واز  
 جمله در ص ۱۰۸ ج اول جامع الصغیر سیوطی چاپ مصر آمده است.

یکی پهن کشتی بسان عروس      بیاراسته همچو چشم خروس  
 محمد بدو اندرون با علی      همان اهل بیت نبی و وصی ...

ص ۸ ج ۱

حدیث معروفی را بیاد میآورد که بصورت «مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح من  
 رکبها نجا ومن تخلف عنها غرق». در جامع الصغیر سیوطی ص ۱۵۵ ج ۲ چاپ مصر و  
 بسیاری از منابع حدیث اسلامی آمده است. برای اطلاع بیشتر مراجعه فرماید به صفحه  
 ۵۶ تا ۵۹ ج ۲ فضائل الخمسة من الصحاح الستة اثر پرارزش دانشمند گرامی سید مرتضی  
 حسینی فیروزآبادی چاپ نجف ۱۳۸۴ قمری.

خداوند جوی و می و انگبین      همان چشمه شیرومای معین

ص ۸ ج ۱

اشاره به حدیثی است باین مضمون «قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم :  
 علی بن ابیطالب صاحب حوضی یوم القیامة فیه اکواب کعدد نجوم السماء...» که منابع  
 اسلامی این حدیث از کتب اهل سنت در صفحات ۹۹ تا ۱۰۳ ج ۳ کتاب فضائل الخمسة  
 نقل شده است.

این مقاله را با آخرین آیات شاهنامه به انجام می‌رساند و آروزمند است که این  
 کار کوچک سرچشمه و مایه توجه بیشتری از لحاظ جنبه‌های دینی و اخلاقی به شاهنامه  
 گردد که هنوز در این باره کارهای ناکرده بسیار است.

هزاران درود و هزاران ثنا      زما آفرین باد بر مصطفی  
 و بر اهل بیتش همیدون چنین      همی آفرین خوانم از بهر دین

پایان